

کلبه از حزان شود  
وین سر شوریده با  
و ایما کیان نباشد  
چتر گل در کشی ای  
چون ترانوح است  
باشد اندر پرده پا  
سر زش با کر کن  
بیچ لری نیت کار  
جلدی داند خدای  
تا بود و روت و

بید به کنعان غم خور  
بشود دل بکن  
دری بر مراد ما رفت  
باز بر تخت چمن  
تا بنیاد هستی بر کند  
تختی از غریب  
کعبه خواهی ز و قدم  
است و مقصدین  
مان و ابرام قریب  
ملوت شهای تار

ی را گذرانده ای ولی گرفتاریها و  
و به زودی شادیهای زندگی نصیب  
شو و بدان که نباید ناامید شوی .